

## منصور خورشیدی

### آشوب برگ ها

۱

به حس ریشه و  
آشوب برگ ها سوگند  
کمی پرنده و  
تصویر دست و  
اندکی پرواز  
برای من کافی است

۳

خاتون نشسته  
روی تپه های سیاه  
کنار اندکی از ماه  
تا بخت خود را  
میان فاصله ها  
سپید بخواند

۲

شب همیشه  
دهان گشوده به باران  
به نقره های نسیم  
سکوت سایه  
سپیدار می شود در آب  
مرور مرگ اگر بود  
هوای حادثه بی جا  
کنار دست تو  
آویز می شود تن ها

۴

حیرت دشت  
به امضای آب  
معنا می شود  
در جشن قطره ها  
و شبنم شبانه  
متن کبود خاک را  
در بستر بهار  
دیوانه می کند

## تاج ریزی خاکستر

۱

به لمحہ ای از شکوہ می ماند  
رستن حضورش  
ہنگامہ ی عبور  
از فصل اول  
تاج ریزی خاکستر

۲

می نشانمت بہ پهلویم  
در ہمہمہ ی سوی چہارم  
بلوغ پیشانی  
وقتی، نفس از گیاه می گیری

۳

حس سکوت چہ سرد  
با عطش خاک  
گرہ می خورد  
تا بغض خود را  
نہان کند  
کنار پنجرہ ی باز

۴

تب تند ظہر  
چہ سادہ خیز بر می دارد  
تا خلاصہ ی شعر  
شادی شکوفہ ہا را  
منتشر کند  
میان نگاہ

۵

امضای شبنم  
روی برگ  
ہویت خود را  
در بال پروانہ ہا  
معنا می کند  
در ہزار توی آب

۶

سرشت ہوش  
زیر جذبہ های نگاہ  
نفس تازہ می کند  
روی تاج نگون بخت ماہ  
در عصر قحط سالی دیدن